

افغانستان در دیداری کوتاه

در زمستان سال ۱۳۹۰ خورشیدی برای اولین بار به دنبال قراردادی کاری با یکی از پیمانکاران برای نظارت و مشاوره در بخش تاسیسات مجتمع فرهنگی تفریحی در مزار احمد شاه مسعود در دره‌ی پنجشیر، به افغانستان رفتم و از آنجا که سال‌ها بود پیوسته از این کشور همسایه‌ی درگیر جنگ‌های گوناگون، خبرهایی در رسانه‌ها می‌آمد بسیار مایل بودم که در این زمان کوتاه چند روزه، تا جایی که بتوانم بیشترین دریافت را داشته باشم و به همین دلیل «همه تن چشم شدم».

هواپیما که در فرودگاه بر زمین نشست پس از پایین آمدن طبق معمول وارد بخش بازرسی مدارک هویتی مسافران شده و پس از گذراندن مراحل نسبتاً آسان به محوطه بیرونی فرودگاه برآمدیم. در جلو سرسرای ورودی فرودگاه، دو چیز بی‌درنگ ذهن مرا به خود گرفت، یکی تصویری بزرگ از احمد شاه مسعود بود که زیر آن نوشته شده بود «احمد شاه مسعود قهرمان ملی کشور» که البته بعد که وارد شهر شدم در چند جای دیگر نیز چنین تابلویی را دیدم لیکن در آغازین دم ورود، این تصویر بیشتر ذهن را به خود گرفت به ویژه آنکه کسی برای کار در مجتمع احمد شاه مسعود از ایران بدانجا آمده باشد. موضوع دوم وجود یک نیروگاه خورشیدی از نوع باتری آفتابی در محوطه فرودگاه بود که به نظر می‌رسید برای ساعت‌های آفتابی، به اندازه یک نیروگاه ۱۰۰ کیلوواتی بتواند برق تولید کند. این نیروگاه آفتابی را من در کمتر جایی دیده بودم و فکر می‌کنم آن را آمریکایی‌ها برای زمان‌های بی‌برقی نصب کرده بودند تا دستگاه‌های کنترلی و فرودگاهی هیچگاه دچار قطع برق نشوند. البته چنین باتری‌های آفتابی را من در روزهای بعد در جای‌جای افغانستان به ویژه در روستاها دیدم که فکر می‌کنم با توجه به وضعیت برق رسانی در آن مناطق برای دستگاه‌های کم مصرف و حساس، کار بُردی منطقی داشته باشد. از فرودگاه که به سمت شهر راه افتادیم تعدادی ساختمان‌های چند اشکوبه (حدود ۵-۶ طبقه) مشاهده می‌شد که نوساز بودند و می‌گفتند این بناها را آمریکایی‌ها دارند می‌سازند. ولی در شهر کابل خانه‌های نوساز و بلند مرتبه کمتر دیده می‌شود و تعدادی ساختمان که چشم را می‌گرفت یکی ساختمان‌های سبک غربی بود که بیشتر تجاری کاربرد تجاری داشتند و دیگر در نقاط مختلف ساختمان‌های نه چندان بلند وجود داشت که هنر پاکستان (و در واقع هنر هند) سرچشمه‌ی آن‌ها بود و تقریباً می‌توان گفت بیشتر مسکونی بودند و البته گران قیمت.

در خیابان‌های کابل وقتی یک ایرانی (به ویژه اگر دستی در ادب داشته باشد) تابلو‌ها را که می‌خواند چیزی در ذوقش می‌زند که بسی نچسب می‌نماید و آن بکارگیری واژه‌های انگلیسی با لهجه افغانی و خط فارسی است

که روی آن‌ها نوشته شده است. برای مثال واژه‌های «جوس» و «فروت» به معنای آبمیوه و میوه روی تابلوهای مغازه‌ها و تبلیغات زیاد دیده می‌شود. تعدادی از آرایشگاه‌های مردانه را می‌بینید که روی آن‌ها نوشته شده «سلمانی هئیرفاشن» یعنی «آرایشگاه مُد روز» و یا فروشگاه‌های لوازم خانگی تقریباً بدون استثنا، روی تابلوهای خود نوشته‌اند «فرنیچر» و دیگر املای برخی واژه‌ها است. برای نمونه بجای بنزین «پترول» می‌نویسند و سالن عروسی را «سالون عروسی» می‌نویسند و معلوم نیست در میدان ادب افغانستان چه کسانی به آن‌ها گفته است «پترول» با «ط» است نه با «ت» و سالن باید با «ص» نوشته شود نه با سین، و استدلال آن‌ها چه بوده است. البته شاید تقصیر متوجه هیچکس نباشد، ملتی که سی و اند سال روی آرامش به خود ندیده چگونه می‌توانسته به این چیزها بیاندیشد. اما در کنار همه‌ی این‌ها، باز کلماتی می‌توان یافت که ریشه‌ی ایرانی و یا منطقی دارند و بر تابلوها دیده می‌شوند. برای نمونه به مُهر می‌گویند «تاپو» که با توجه به قوانین زبان شناسی و واژه‌پیدایی این «تاپو» اصیل می‌نماید و بهتر از واژه‌ی «مُهر» است. ویا در تابلو یکی از بنگاه‌های معاملاتی مسکن دیدم که نوشته شده «راهنمای خرید خانه» که به نظرم از مشاور املاک (که در واقع هیچ مشاوره‌ای در آن نیست) بهتر است.

از سوی دیگر، زبان روی تابلوها (صرف نظر از تابلوهای انگلیسی) به دو گویش تعلق دارد، یکی فارسی و دیگری پشتون. زبان پشتون در واقع یک زبان جدا از زبان فارسی است و به هیچ وجه نمی‌توان آن را زیر گروهی از آن دانست، چه به لحاظ واژه‌های آن و چه به لحاظ دستوری. مثلاً در زبان فارسی اگر بگوییم «سیگار کشیدن ممنوع است» در پشتون می‌شود «ممنوع است سیگار کشیدن» که البته این جمله ترجمه‌ی واژه به واژه‌ی آن است. من در این مدت تنها چند واژه مشترک میان زبان فارسی و پشتون دیدم که یا شامل واژه‌های تازی می‌شد و یا واژه‌های جدید غربی بودند و تقریباً دیگر هیچ. کلیه هشدارها، دستورات و قوانین دولتی با هر دو زبان نوشته شده بود لیکن در شعارها و تبلیغات، همه اینگونه نبودند، برخی جای‌ها تنها زبان فارسی بکار گرفته می‌شد و برسر هم می‌توان گفت در نوشته‌هایی که در شهر برای مقاصد گوناگون به چشم می‌خورد حدود ۵۵٪ فارسی و ۴۵٪ پشتون است. در گفتگویی که در این مورد با برخی کسان (اعم از فارس زبان یا پشتون زبان) داشتم تقریباً همگی می‌گفتند زبان فارسی بسیار آسان‌تر از زبان پشتون است و وضعیت گویش مردم بدینگونه بود که آنانکه پشتون بودند تقریباً همگی می‌توانستند فارسی سخن بگویند ولی بسیاری از فارسی‌زبانان پشتون نمی‌دانستند. اما این‌ها مشکل اصلی افغانستان نیست، مشکل بزرگ افغانستان در درجه‌ی اول وضعیت فکری و ساختار اجتماعی و درجه‌ی نفوذ ملاحا در میان مردم است. یکی از دوستان افغانی که سال‌ها در ایران زندگی کرده بود می‌گفت این روزها در روستای پدر بزرگ من غوغایی میان مردم ده افتاده است، گفتم از چه، گفت از آن که پیش نماز پیشین گفته بود برای خواندن واژه‌ی «ولا الظالمین» در پایان سوره‌ی حمد باید زبان میان

دندان‌ها قرار گیرد و اگر کسی جز این شیوه بخواند کافر است و اکنون آن پیشنهاد رفته و پیشنهاد دیگری جایش آمده واژه‌ی «ولا الظالمین» را با صدای «ز» می‌خواند این غوغا به میان آمده که آیا این پیشنهاد کافر است یا نه، که در این رهگذر عده‌ای سوی پیشنهاد پیشین را گرفته‌اند و گروهی دیگر که نمی‌توانستند واژه‌ی «ولا الظالمین» را طبق گفته‌ی او بر زبان رانند سوی پیشنهاد کنونی هستند و از وی پشتیبانی می‌کنند. این موضوع مرا در اندیشه‌ای غمگانه فرو برد که در جهان چه می‌گذرد و در افغانستان چه، و چه‌اند کار بر زمین مانده است و مردم آن فکر خود را به چه جستارهایی درگیرانده‌اند. به نظر من این اولین و پایه‌ای‌ترین مشکل افغانستان است و مشکلات دیگر در پشت آن قرار دارند. گرچه می‌گویند فقر مادی فقر معنوی را به دنبال دارد، لیکن در این دروه از زمان که فرهنگ دستی بالاتر از گذشته دارد، فقر معنوی خود جلوگیری‌کننده‌ی بالندگی مادی خواهد شد.

دومین مشکل افغانستان ناآبادی شهرهای آن است. کابل با خیابان‌های تنگ، دیگر پاسخگوی افزایش روز افزون خودروها نیست و به لحاظ وضعیت نابسامان اجتماعی، شهرداری دارای چنان قدرتی نیست که بتواند به ساختمان‌های در حال ساخت برای افزایش پهنای خیابان، فرمان پس‌نشینی دهد. وقتی این موضوع را با یکی از افغان‌ها باز گشادم گفت اینجا هنوز کس به کس نیست و پسان (به شوخی) گفت باید شکر گزار باشیم که صاحب‌خانه به خیابان فرمان پس‌نشینی ندهد. در محلات کابل وضع بسیار غمبارتر است، کوچه‌های خاکی و جای‌جای تل انبار زباله و پساب راهی شده در آن و کودکان به بازیگوشی در میان آن‌ها.

از دیگر مشکل‌های افغانستان جستار امنییت در شهرها است. در کابل نسبت به شهرهای دیگر جهان بیشترین سیم‌خواردار نصب شده روی دیوار ساختمان‌های دولتی و غیر دولتی دیده می‌شود که البته حق هم دارند. طالبان چیزی برای از دست دادن ندارند لیکن مردم و دولت، به ویژه در شهرهای بزرگ، در خانه‌ی شیشه‌ای نشسته‌اند که می‌تواند با سنگ بی‌مسولیتی طالبان ترک برداشته و یا حتی شکسته شود و به همین شوند مردم در کابل چنان دلی بر طالبان ندارند ولی در شهرهای دور (و البته کوچک‌تر و نزدیک‌تر به مرز پاکستان)، چنین نیست. مردم به چند دلیل با طالبان بیشتر بده‌بستان دارند که اصلی‌ترین شوند آن (به گفته‌ی برخی) آنست که طالبان مرجع بی‌دردسرتی برای قضاوت و بازپس‌گیری حقوق مظلومان و اجرای حکم دارد. مردم ستم‌دیده می‌پسندند که داد خود را به مرجعی ببرند که کاغذ بازی و برو بیای کمتری داشته باشد و سریعاً داد مردم را از بیدادگر بستاند به ویژه آنکه در این اندیشه باشد که حکم صادر و اجرا شده بر مبنای دستورات خداوند است و اراده‌ی انسان در آن دستی ندارد. دادرسی نه تنها در کابل بلکه در بسیاری از شهرهای بزرگ جهان به آسانی انجام نمی‌گیرد و از این نظر هم نمی‌توان در حکومت‌ها نقدی نشانند، لیکن از آنجا که شکایت‌های مردم در روستاها و شهرهای کوچک با زیر بنای کشاورزی و دام‌پروری آنچنان بزرگ و پیچیده نیست که

نیاز به کارشناسی و بررسی‌های حقوقی و به درازا کشاندن کار داشته باشد می‌توان هم در روستاها و هم در شهرهای کوچک محکمه‌های کوچک و چند کاره (یعنی در برخی موارد همراه با اجرای حکم) برای رسیدگی به شکایت‌های کوچک و فردی برپا کرد تا مردم را از ستم دَوادَو داد خواهی تا حد زیادی برهاند زیرا اگر جُز این باشد حکومت دچار مشکل اجتماعی و در پی آن سیاسی خواهد شد. علت اصلی انقلاب مشروطه و دگرگونی بهمن ۵۷ نیز همین ضعف قوه‌ی قضاییه و ادارات وابسته و نیروهای اجرایی آن بودند. این چیزی است که همه‌ی حکومت‌های جهان باید به آن نگرندگی داشته باشند. اگر هزار تومان به کسی داده شود خرسندی برآمده از آن به ناخرسندی از آنکه یک تومان از همان پول با ستم ستانده شود نمی‌رسد یعنی ناخرسندی برآمده از ستم، بیش از آنکه مربوط به زیان مادی حاصل از آن ستم باشد، مربوط به نفسِ ستمکاریست و یکی از نقاط قوت طالبان در مناطق نفوذ خود، در همین جُستار نهفته است.

و در پایان همه عیبش بشمردی هنرش نیز بگوی. در افغانستان با وجود کمبود رودخانه امکانات بزرگی برای ایجاد نیروگاه‌های برقآبی وجود دارد ولی از آن بهتر، باد ای است که در کوهستان‌های آنجا و حتی شهر کابل می‌وزد. من در درّه‌ی پنجشیر یک نیروگاه بادی با ظرفیت تقریبی ۱۵۰ کیلووات (اسمی) را که احتمالاً آمریکایی‌ها نصب کرده بودند دیدم ولی امکانات استفاده از این موهبت طبیعی بسی بیش از این‌ها است و با پرسش‌هایی که از اهالی کردم می‌گفتند این بادهای بیشتر ماه‌های سال بر جسم خاکی افغانستان می‌وزد که به نظر من ارزش انرژی‌زایی آن‌ها کمتر از چاه‌های نفت کشورهای نفت خیز نیست. تنها فراققت از چالش می‌خواهد و این بیش از آنکه به عهده‌ی کشورهای دیگر باشد به عهده‌ی خود مردم افغانستان است.